

# مبانی و اندیشه های سیاسی - اجتماعی ثقة الاسلام تبریزی (قدس سره)

در مکتوبات سیاسی با تأکید بر رساله لالان

عبدالرسول یعقوبی

منبع : مجله آموزه ، شماره 3

## اشاره

ثقة الاسلام تبریزی یکی از مشروطه خواهانی است که اعتدال او مورد پذیرش محققان عصر مشروطه قرار گرفته است. مشروطه خواهی همراه با اعتدال او نشان گر صداقتش در استبدادستیزی است و شهادت ایشان در راه مبارزه با متجاوزان روسی، حکایت گر صدق او در ضدیتش با استعمار. ثقة الاسلام، ریاست فرقه شیخیه در تبریز را عهده دار بوده و بدلیل واقع بینی، متشرع بودن و نیز عدم تعصب به این فرقه، عملاً زمینه را برای دور کردن برخی پیروان آن، از انحراف هایی که در آنها گرفتار آمده بودند، فراهم نمود.

مقاله حاضر در ابتدا مروری بر زندگی این عالم دارد و سپس بعد از ذکر چارچوب نظری، مبانی اندیشه های سیاسی - اجتماعی ایشان ذکر می شود. در ادامه با توجه به آثار قلمی ثقة الاسلام، اندیشه های مذکور مورد بررسی قرار می گیرند؛ در این میان، رساله لالان از اهمیت ویژه ای برای شناخت اندیشه های سیاسی - اجتماعی او، برخوردار می باشد؛ به همین دلیل و نیز از آنجا که کتابی که این رساله در آن گنجانده شده، کمیاب است، متن رساله لالان با عنوان گذاری هایی که در داخل کروش اضافه گشته، بعد از اتمام مقاله آورده شده است.

## مقدمه

اندیشه های سیاسی - اجتماعی ثقة الاسلام بر اصولی مبتنی است که در زندگی علمی و اجتماعی او بی پرده و صریح مطرح شده است. او آن چه را که در رسائل و نامه هایش نگاشته، در عمل اجتماعی ش به شدت به آن ها وفادار مانده است. همین امر، زندگی سیاسی - اجتماعی او را از هرگونه ابهام و داوری نادرست مصون ساخته است. از مطالعه رسائل و آثار قلمی با تأکید بر رساله لالان، می توان به چند اصل مهم سیاسی - اجتماعی دست یافت که گاه خود به برخی از آن ها به عنوان اصول مسلک سیاسی تصریح کرده است. در این مقاله در ابتدا به خلاصه ای از زندگی و حیات ثقة الاسلام اشاره می کنیم؛ سپس با ذکر مبانی ایشان به اندیشه سیاسی - اجتماعی او می پردازیم.

## أ. زندگی نامه ثقة الاسلام

میرزا علی آقا ثقة الاسلام در تاریخ 7 رجب 1277 در تبریز متولد شد. او از عالمان بزرگ امامیه و رئیس شیخیه آذربایجان بوده است.

میرزا علی آقا، معروف به ثقة الاسلام تبریزی، از خاندان اصیل ثقة الاسلامی است که به روایتی، اجدادشان از مدینه منوره به خراسان و از خراسان به تبریز آمده، و از اواخر دوره صفویه، همچنان در تبریز مستقر شده اند. پدر او حاج میرزا موسی آقا از علمای بانفوذ تبریز بوده است و در جایگاه روحانی فعال در واقعه تنباکو و دیگر وقایع سیاسی - اجتماعی شرکت داشته است.<sup>1</sup> با وفات حاج میرزا موسی آقا، لقب ثقة الاسلامی بنا به پیشنهاد «محمد علی میرزا ولیعهد» به میرزا علی آقا داده شد، و از آن تاریخ، ریاست فرقه شیخیه بر عهده او گذاشته می شود.<sup>2</sup>

ثقة الاسلام تبریزی، ادبیات را از اکابر وقت خود در تبریز فرا می گیرد و نزد جدّ خود به تکمیل معارف الهیه می پردازد در اواخر قرن 13 برای تکمیل اندوخته های خود به مرکز اشاعه علوم اسلامی یعنی عتبات عالیات مشرف، و از حوزه درس فقه و اصول فاضل اردکانی، شیخ زین العابدین مازندرانی و حاج شیخ علی یزدی بهره مند می شود و سرانجام در سال 1308 به مولد خویش شهر تبریز بازمی گردد.<sup>3</sup>

ثقة الاسلام تبریزی در جایگاه يك عالم جامع در رشته های گوناگون فقه، اصول، حکمت، کلام، نجوم، ریاضیات، تاریخ و سیاست تسلط داشت و به زبان های ترکی، عربی، فارسی و فرانسه مسلط بود.<sup>4</sup> او در کتاب شناسی نیز اطلاعات گسترده ای داشت. *مرآة الکتب*، اثر گرانبهای او، نشان دهنده اطلاعات او در این زمینه است.

ثقة الاسلام با تحولات اجتماعی و سیاسی نیز آشنا بود. به اسلام عشق مورزید و از غرور مذهبی و ملی سرشار بود. تمدن اسلام را مایه مباهات می دانست و ضعف و زبونی دولت و ملت ایران، برای او دردناک می نمود.

او از بزرگان و مجتهدان زمان خویش بوده، افزون بر آگاهی از علوم منقول و معقول، فردی همیشه حاضر در میدان سیاست و اجتماع بود. میرزا اسدالله ضمیری، ملازم خاص ثقة الاسلام، تعبیر «عالم سیاست» را برای او به کار می برد.<sup>5</sup> ثقة الاسلام، روشنفکر به معنای آگاه بر مذهب و احوال ملت و آشنا به دردهای اجتماعی، مطلع از علوم قدیم و جدید، تلاش کننده برای خدمت به جامعه، اهمیت دهنده به پیشرفت و توسعه علمی - اقتصادی کشور با تکیه بر سنت های اصیل اسلامی و ملی بدون پرداخت کوچک ترین امتیاز به قدرتمندان استعمارگران است.<sup>6</sup>

ز ثقة الاسلام تبریزی تألیفات و آثار متعددی به جای مانده است که به مهم ترین آن ها اشاره می شود:

1 *مرآة الکتب*: اسامی کتاب ها و مؤلفان شیعه را در آن گردآوری کرده است. این کتاب در 7 جلد نوشته شده است و مهم ترین اثر او شمرده می شود؛ چنان که برخی آن را در ردیف *کشف الفنون و الذریعه* دانسته اند. این کتاب در دو بخش تراجم عالمان امامیه و نام های کتاب ها تدوین شده است.

2 *ترجمه بئ الشکوی*: ترجمه بخش سوم از *تاریخ الیمینی* از محمد ابن عبد الجبار العتبی است که در تبریز (1318ق) به چاپ رسیده است. احتمالاً به جهت همین ترجمه او را صاحب ترجمه، خوانده اند.

3 *رساله لالان*: این رساله به زبان فارسی و مشتمل بر آرای سیاسی وی، درباره مشروطه و حاکمیت سیاسی اسلام، خطاب به علمای نجف نوشته شده است. این کتاب نخستین بار در استامبول و اخیراً در ضمن مجموعه آثار قلمی ثقة الاسلام آمده است.<sup>7</sup>

4 *واگن ملت و اگر ما آذربایجانی ها غفلت کنیم*: این رساله در کنار *رساله لالان*، رسائل سیاسی ثقة الاسلام شمرده می شوند.<sup>8</sup>

5 *ایضاح الانبیاء فی تعیین مولد خاتم الانبیاء و مقتل سید الشهداء*: در تبریز، سال 1352 چاپ شده است؛

6 *مراسلات و منشآت*؛

7 *تاریخ امکنه شریفه و رجال برجسته*؛

8 *کتاب تسهیل زیچ هندی*.

**چارچوب نظری: استقلال وطن، محصول تعاضد فرهنگ و مرزهای سیاسی**

بر پایه آثار ثقة الاسلام، می توان چارچوب نظری وی را که بر اساس آن اندیشه های خود را بیان داشته است، ترسیم کرد؛ به عبارت دیگر، ثقة الاسلام دارای اندیشه ای محوری است که سایر اندیشه ها و تعامل هایی که با جامعه زمان خویش داشته، بر پایه آن شکل گرفته است. این چارچوب را می توان نظریه « استقلال وطن، محصول تعاضد فرهنگ و مرزهای سیاسی» نامید. اگر مباحثی را که از این پس به صورت اصول اندیشه ای سیاسی - اجتماعی ثقة الاسلام مطرح خواهد شد، ملاحظه کنیم، این محور اساسی را خواهیم یافت.

ثقة الاسلام هیأت «وطن» را مرکب از دو امر می داند: یکی «مذهب» و دیگری «آب و خاک». او معتقد است: این دو در بقا و دوام نیازمند یکدیگرند. قوام اسلامیت که مذهب غالب و رسمی ایران است، ممکن نیست، مگر به استقلال سلطنت و عاری بودن آب و خاک ایران از سلطه بیگانگان.

او که مبنای فکری و نظام زندگی اش بر این اساس شکل گرفته است، به «جماعت ایرانی» سفارش می کند که لازم است از این دو قوه قویه استفاده، و اسلامیت و ایرانیت را متحداً حفظ کنند تا از هر دو امر بهره مند شوند.<sup>9</sup> با توجه به آن که کارکرد اصلی عالمان دینی حفظ دین است، در نگاه عالم اسلامی، حفظ ملیت و آب و خاک با حفظ اسلام چه تناسبی دارد؟ اگر عالمان مذهب تشیع، طبق قاعده نفی سبیل (لن يجعل الله للكافرين على المومنين سبيلا) همیشه در نفی سلطه کافران و دیگر مذاهب اسلامی بر کشور شیعی ایران کوشیده اند، ثقة الاسلام نیز از این قاعده مستثنا نیست. او حفظ اسلامیت ایران، را در مواردی در عرض استقلال ایران به صورت یکی از اصول سیاسی - اجتماعی خویش ذکر می کند و چنان که طبیعت هر انسانی اقتضا دارد، به موطن و ملیت خویش علاقه مند است؛ ولی رض اصلی در دیدگاه او، حفظ اسلام و اعتلای کلمه حق ه و سعی در محافظت آن است.<sup>10</sup>

ثقة الاسلام همچون مسلمانان دیگر، با تکیه بر این اصل که حفظ تشیع و ارزش های اسلامی و شیعی در بقای اسلام و ایران میسر است و تسلط کافران را به جهت کفرشان بر مؤمنان به جهت ایمانشان رنمی تابد، برای استقلال ایران و ایرانیت، اهمیت و ارزش بلندپایه ای قائل است. فداکاری های او در «باسمنج» برای متقاعد کردن محمد علی شاه در جهت جلوگیری از نفوذ و سلطه روسیه بر تبریز و آذربایجان، در همین جهت قابل تفسیر است.

ثقة الاسلام در بیان اصول مسلك سیاسی - اجتماعی خویش که به آن خواهیم پرداخت، «حفظ استقلال مذهب و طریقه جعفری» را در عرض «استقلال ایران و ایرانیت» به صورت دو اصل زیربنایی مطرح می کند.<sup>11</sup>

## ب. مبانی اندیشه های سیاسی - اجتماعی ثقة الاسلام

### 1. مخالفت همزمان با استبداد و استعمار<sup>12</sup>

ثقة الاسلام<sup>13</sup> در دسته بندی معروف برای جریان های گوناگون عصر مشروطه در دسته «مشروطه طلبان مذهبی» قرار دارد؛ بنابراین، مبارزه او با دولت قاجاری دارای سه خصیصه اصلی است:

1. مبارزه با استبداد قاجاری؛ 2. مبارزه با استعمار خارجی؛ 3. مذهبی بودن مبارزه. او استعمار و اهداف استعماری را شناخته و به شدت با آن مخالف است، اما در جایگاه تحلیل گر سیاسی معتقد است: مبارزه با استعمار (حفظ استقلال ایران) و حفظ اسلام (ویژگی دوم و سوم) فقط از طریق مبارزه با استبداد (ایجاد مشروطه) میسر است و تا استبداد رفع نشود، استعمار همچنان استقلال سیاسی، اقتصادی و فرهنگ مذهبی ایران را مخدوش خواهد کرد.<sup>14</sup> البته هدف و غرض در مبارزه با استبداد و تحدید آن، «حفظ بیضه اسلام و اعتلای کلمه حق و سعی در محافظت آن است».<sup>15</sup>

ثقة الاسلام در رساله لالان، ادله متعددی را برای لزوم برطرف کردن استعمار برمی شمارد:

**- توسعه تدریجی قدرت سیاسی - نظامی بیگانگان در سرزمین های اسلامی:** «امتداد مملکت اسلام از دیوار چین بود تا جبل الطارق، آیا اجانب متدرجاً مستولی بر آن ممالک نشده بعد از صدمات متتالیه و تسلط های تدریجی بالاخره بعد از هشتصد سال بالتمام مستولی و اسلام را بالمره مستأصل نکرده اند؟»<sup>16</sup>

**- سلطه فرهنگی استعمار:** ورود مأموران مذهبی په کشور ایران، برای تأسیس مدارس و نشر مذهب مسیحی و ایجاد رخنه در مذهب اسلام، در جهت مقدمه چینی برای استیلای «ملل اجنبیه» در ایران است. او با فراست تمام دریافته بود که نشر مذهب مسیحی در ایران و سلطه فرهنگی آنان، ابزار استعمار غرب است و می گوید: «آیا استعمار، راه تسلط بر چین را با همین حيله باز نکرد؟»<sup>17</sup>

ثقة الاسلام همچنين ریشه و منشأ برخی دیگر از دردها و نابسامانی های داخلی را در استبداد می بیند:

**- عقب افتادگی علمی و صنعتی ایران<sup>18</sup>**

**- استقراض های بی جا و مسافرت های نابهنگام و خرج های لابالایانه گزاف و گروگذاشتن گمرکات** که معایب و مفاسد شرعی، حکومتی و سیاسی ایش هزاران بار از قرارداد رژی بیش تر است.<sup>19</sup> ظلم بی حد و حصر بر رعایا و به تیول رفتن جان و مال ملت توسط جمعی هواپرست که به نام سلطنت بر مردم حکومت<sup>20</sup> می کنند.

ثقة الاسلام به صورت مکرر، ریشه همه نابسامانی های پیش گفته را چه در مواردی که اسباب تسلط استعمار خارجی را فراهم کرده است و چه مواردی که به سستی در ارکان سیاسی، اقتصادی و اجتماعی جامعه منجر می گردد و نیز در مواردی که اسباب خوف بر نابودی اسلام خاطر ایشان را پریشان کرده است، به وجود استبداد برمی گرداند و راه رهایی از آنها را در محدود ساختن استبداد ذکر می کند.<sup>21</sup> البته او بر اساس آیه «لن يجعل الله للكافرين على المؤمنين سبيلا»، هیچ گونه تسلط فرهنگی - سیاسی و اقتصادی کافران بر مسلمانان را نمی پسندد و به آیه «فمن اعتدى عليكم فاعتدوا بمثل ما اعتدى عليكم» استدلال می کند و خواهان تحصیل «سلحه مادی و معنوی»، «ثروت، علوم نافع در معاش و علم سیاست» برای دفاع و تهاجم ضد سلطه کافران است.

در مبارزه ثقة الاسلام با استعمار، تفاوتی میان شرق و غرب نیست. از نظر او «دولت روس و انگلیس هر کدام با اقبضایی دخالت در مشروطه ایران کردند. دولت انگلیس در این ضمن باید راه هند را مسدود نماید و منافع پلنیکوی خود را که در استقراض سابق از دست داده، اعاده کند و دولت روس نیز برای حفظ استقلال خود و محافظت قفقازیه که چندی قبل جزو ایران بود...»<sup>22</sup>

یشان ویژگی های دولت استعماری، اعم از روس و انگلیس را در موارد ذیل خلاصه می کند:

أ. دائم در پی افزایش قدرت سیاسی خود در کشور استعمارشده هستند;

ب. توده مردم را استعمار می کنند;

ج. نیروهای نفوذی را برای استعمار مردم و غارت ثروت مملکت به خدمت می گیرند.<sup>23</sup>

ثقة الاسلام در مواردی که دفع استبداد و مقاومت در برابر آن به قبول تحمیلی استعمار می انجامد، استبداد را بر استعمار ترجیح می دهد. او راضی نیست به سبب وضع پدید آمده ناشی از مبارزه با استبداد داخلی، پای استعمار خارجی را در ایران باز کند؛ از این رو در ماجرای محاصره تبریز و خطر ورود

روس ها به آذربایجان، نامه های فراوانی از باسمنج به محمد علی شاه نوشته و درخواست می کند: مبادا کارها به گونه ای پیش رود که خدای ناکرده تبریز به دست بیگانه بیفتد. او برای محمدخان که تبریز را در محاصره گرفته بود و از ناحیه روس ها پشتیبانی می شد، پیام می فرستد که «اگر تو می خواهی به شهر آبی من ناخرسند نیستم؛ ولی کاری کن که با دستور دولت و به نام دولت بیایی نه به نام روس ها»<sup>24</sup>

نه الاسلام اگر چه ریشه استعمار را در استبداد می داند، تنفر او از استعمار به حدی است که تحمل بیرق استبداد را بر ایران آسان تر از تحمل بیرق استعمار می بیند، بدین سبب می گوید: «راضی هستم که مرا در سیبری به شکستن سنگ چخماق وادار نمایند؛ اما بیرق روس در این مملکت نباشد»<sup>25</sup>

قصه مبارزه ثقة الاسلام با استعمار، قصه ای شنیدنی است؛ چیزی که سرانجام جانش را بر سر آن گذاشت: بابایف مترجم قونسول خانه روس در ضمن نشان دادن تلگرافی به ثقة الاسلام به استنطاق از او می پردازد و در حضور میلر قونسول روس می گوید: آیا این تلگراف را شما به طهران مخابره و از روس ها شکایت کرده، اعمال آنها را تنقید کرده اید؟ ثقة الاسلام: بلی این تلگراف مال من است. من نوشته ام.

بابایف: علت چیست که شما همیشه از روس ها شکایت، و ضد آن ها پروپاگاند (تبلیغ) می کنید؟

ثقة الاسلام: اولاً مرا می شناسید که این سؤالات را می کنید یا نه؟

بابایف: بلی شما را می شناسم. شما ثقة الاسلام هستید.

ثقة الاسلام: مقصود من این بود که شما می دانید که من رئیس روحانی این ملت هستم و هر آن چه بر من ثابت شود مخالف صلاح ملت است، وظیفه وجدانی من این است که آن چه می دانم بگویم؟

بابایف: ممکن است به شما ثابت شود که بودن روس ها در ایران صلاح مملکت نیست؟ آیا آن وقت ضد روس ها حرف خواهید زد؟

ثقة الاسلام: شکی نیست؛ چه، این وظیفه شرعی من است. آن چه حس می کنم باید به ملت خود بگویم.

بابایف: شما از روس ها چه بدی دیده اید که ضد آن ها حرف می زنید؟

ثقة الاسلام: از آن تاریخ که روس ها وارد ایران شده اند، من گمان می کنم در این مملکت سلب آسایش شده و اهالی در زحمت هستند.<sup>26</sup>

در پی این گفت و گو میلر قونسول قدرتمند روس، استخلاص ثقة الاسلام را مشروط به امضای نوشته ای می کند که بر پایه آن آغاز کننده جنگ را به مجاهدان نسبت می داده است تا به این ترتیب هم بیستمسکی برای تصرف آذربایجان فراهم کند و هم پاسخی برای فشارهای بین المللی داشته باشد؛ ما ثقة الاسلام نمی پذیرد و در پاسخ می گوید: «این شهادت خلاف واقع است و مسلمان، شهادت خلاف واقع نمی دهد.»<sup>27</sup> مجتهد متشرع تبریزی در برابر درخواست استعمار روس مقاومت می کند و برای حفظ ایران و آذربایجان به شکستن سنگ چخماق که سهل است، به دادن جان شیرین راضی می شود. او در روز عاشورا پس از آن که مهر خود را از لای عمامه بیرون آورده، دو رکعت نماز به جای می آورد، به دار آویخته می شود.<sup>2829</sup>

## 2. سیاست اعتدال و میانه روی

در سراسر زندگی سیاسی - اجتماعی ثقة الاسلام، نوعی میانه روی و سفارش به پرهیز از تندروی را مشاهده می کنیم. این اعتدال، هم در جنبه های مذهبی او در موضوع شیخیه و منتشره قابل مشاهده است و هم در جنبه های سیاسی در قضایای مشروطه و جنبه گیری های سیاسی. او خود به این اصل (که در موضع گیری هایش نمود آشکار دارد) تصریح می کند: «شتاب زدگی را موجب خسارت و زود خسته شدن و به منزل نرسیدن مقصود می دانم و کند کردن و به خواب رفتن را نیز مستوجب نرسیدن به مقصود می دانم. نه کار فردا را امروز باید کرد و نه کار امروز را باید به فردا انداخت.»<sup>30</sup> او تندروی را عامل هرج و مرج و سبب تحمیل مخارج سنگین بر ملت می داند؛ از این رو از آن بیزاری و اظهار نفرت می کند.<sup>31</sup> ثقة الاسلام اصولی را که بر پایه آن، همبستگی و دوری از گسستگی اجتماعی پدید می آید، و دیگران را به آن می خواند تا با تکیه بر آن از افراط و تفریط جلوگیری شود، دو عنصر اسلامیت و ایرانیّت جماعت ایرانی می داند.<sup>32</sup> اتحاد، همواره مورد تأکید او است و اتحاد اسلام و اتحاد سیاسی همه مسلمین (گرچه در مشرب و مذهب اختلاف داشته باشند) از اصول مسلک سیاسی او شمرده می شود.<sup>33</sup>

## 2.1. اعتدال مذهبی (منتشره و شیخیه)

لور اعتقاد به اعتدال مذهبی ثقة الاسلام در برقراری اتحاد میان شیخیه و منتشره به طور کامل آشکار است. ریاست شیخیه (پیروان و مریدان شیخ احمد احسائی) از اجداد تا احفاد، به عهده خانواده ثقة الاسلام تبریزی بوده است. پیروان شیخیه و منتشره از قدیم با یک دیگر اختلاف نظر داشته اند که بارزترین وجه اختلاف آن ها را اختلاف در معتقدات دینی و نیز در اتهام هر یک به دیگری در پیروی از سیاست روس و انگلیس تشکیل می داده است.

این اختلاف گاه به نزاع و دشمنی، و جنگ و خونریزی می انجامیده است. مجتهد بانفوذ تبریز، محبوب قلوب همه مردم و آگاه از اطلاعات تاریخی، ادبی، سیاسی و اجتماعی که خود به تمام معنا بر حفظ شریعت تأکید داشته است، اظهار می دارد: «شیخی و منتشره در نظر من یکسان است.»<sup>34</sup> او می گوید: «آقایان بدانید که اختلاف شیخو بالاسری، اختلاف مشرب است، نه اختلاف مذهب و آقایانی که درباره مسائل اختلاف دارند، دلیل بر کفر همدیگر نیست. اگر کسی درباره من حرف بزند و یکی از شماها بخواهید به او جواب بدهید، عاق شده اید.»<sup>35</sup>

ن چه برای او مهم بود، اتحاد میان ملت بر پایه اصول اسلام و ملیّت ایرانی است. او می خواست هر دو فرقه، مذهب جعفری را هدف روحانی و ایمانی خویش قرار دهند.<sup>36</sup> ز نظر او، اختلاف شیخی و منتشره، جنگ بر سر هوا و هوس بود؛ از این رو به فردی که از او پرسیده بود کدام یک از شیخی یا منتشره را برگزیند، پاسخ داد: «نه شیخی باش و نه منتشره؛ بلکه برو آدم باش که آدم شدن خیلی مشکل است.»<sup>37</sup> او بر پایه این اصل، میان این دو گروه اتحاد پدید آورد؛ به گونه ای که اختلافات از میان برخاست تا اندازه ای که ستارخان شیخی با باقرخان منتشره، دوش به دوش هم در یک سنگر قرار گرفتند.<sup>38</sup> با وجود این، شریعت اسلامی تکیه گاه او در تمام صحنه های زندگی است. او می گوید: «باید مردم را رام نمود و شریعت را محکم گرفت و دفع مانع نمود»<sup>39</sup>؛ از این رو لایبالی گری و بوالهوسی به شدت مورد تفرغ او است. هزینه کردن پول مراسم قربانی را در امور فقیران و یا مدیحه سرایی در وصف انجمن را اختراع «بوالهوسان» می داند. وقتی افرادی از شیخیه در مناسک حج از او فتوا می خواهند، در پاسخ می گوید: «به همان، مناسک حج علمای نجف عمل کنید؛ من نیز درس از آن ها خوانده ام.»<sup>40</sup>

بنابراین اعتدال مذهبی در زندگی سیاسی، اجتماعی و مذهبی ثقة الاسلام، به معنای ایجاد التقاط میان دو مذهب مختلف و یا ایمان به بعض و کفر به بعض دیگر نیست. او به راستی یک عالم شیعی مذهب و منتشره در زندگی شخصی است که برای رهبری اجتماعی جامعه متفرق زمان خویش و قرار دادن آنها در مسیری واحد، ناچار از پرهیز از هر نوع سیاست حمایت گرانه از گروه های مذهبی خاص می باشد.

## 2.2. اعتدال سیاسی

ثقة الاسلام در جبهه گیری های سیاسی نیز اعتدال داشت. از مجموعه گفته های او به دست می آید که سه گروه راه افراط و تندروری را می پیمودند: يك گروه، حزب دمكرات بود. دسته دوم، انجمن تبریز، و گروه سوم برخی عوام الناس جاهل بودند. تندروری های این گروه ها به ویژه انجمن تبریز به حدی بود که ثقة الاسلام دو بار از آنان اعلام بیزاری، و گونه ای از انزوای سیاسی - اجتماعی را اختیار کرد.<sup>41</sup>

هر چند تحلیل عینی تندروری ها از آبشخور واحدی سرچشمه می گرفته است،<sup>42</sup> ولی ثقة الاسلام در آثار خود به طور پراکنده از هر سه گروه نام می برد.

مخالفت و کناره گیری ثقة الاسلام از انجمن تبریز به سبب تندروری در اعمالی است که اسباب از هم گسستگی اجتماعی را فراهم می ساخت.<sup>43</sup> او در نامه 25 جمادی الاخر 1325 در این باره می نویسد: «کار ما خیلی ضایع شده و مشروطیتی که در میان بود، به کلی از میان رفته. حالا هیچ اسمی نمی توان گذاشت. اجامر و اوپاش هر کدام به خیالی و هر يك به هوایی، آن چه می توانند می کنند. قورخانه دولت را ضبط کرده... اعضای انجمن اسیر و دستگیر مشتکی اشرار... این امر به کجا خواهد رسید؟» در جای دیگری می گوید: «بلی، انجمن تبریز خیلی شلوغ است و اجامر و اوپاش مسلط شده، عرصه را بر عقلا تنگ کرده اند».<sup>44</sup>

ندروهای انجمن تبریز، مداخله را از حد گذرانده بودند و از خروج و ورود افراد به شهر جلوگیری می کردند و مزاحم مردم شده، امنیت و آرامش مردم را سلب می کردند.<sup>45</sup>

مخالفت و کناره گیری ثقة الاسلام از همکاری با اعضای انجمن تبریز سبب شد که او را به سازش پنهانی با دولت استبداد و روس استعمار متهم کنند.<sup>46</sup>

مخالفت با حزب دمكرات و از جمله سید حسن تقی زاده، بخش دیگری از رعایت خط اعتدال در زندگی سیاسی - اجتماعی او است. سید حسن تقی زاده از نیروهای تأثیرگذار در تبریز و از وکیلان آذربایجان بود و به طور طبیعی، ثقة الاسلام برای پیش برد امور، گاهی با او همکاری می کرده است.<sup>47</sup> با وجود این، همکاری او با تقی زاده در مجموعه رابطه اش با حزب دمكرات معنا می یابد و چون او، هم با حزب دمكرات و هم با انجمن مخالفت می کرده، به طور طبیعی با او هم که در انجمن و حزب دمكرات دارای نفوذ فراوان بوده، مخالف بوده است.

ثقة الاسلام، هم به لحاظ اخلاقی و هم به لحاظ عقاید سیاسی اجتماعی، او را فردی تندروری می شمرد و راه خود را از او جدا می دانست. در چهارم شو ال 1325 درباره تندروری های تقی زاده و تأثیر او در ایجاد هیجان کاذب در مردم می نویسد: «در خصوص مملکت، شما خیلی تند می روید و چنان تصور می کنید که آن چه شما می دانید، دیگران نمی دانند. ابداً لازم نیست که شما قربان تقی زاده بروید... بی نمکینی رعیت که از اثر نطق های تقی زاده و بعضی ارباب هوس و واعظین تبریز بود خانه رعیت و مالک را خراب کرد».<sup>48</sup>

مخالفت ها و کدورت های فیما بین ثقة الاسلام و تقی زاده، دارای ابعاد گسترده تری است. از گفته های ثقة الاسلام به خوبی آشکار می شود که او تقی زاده را از اساس با بنی نوع عالمان مخالف می داند. او در ترسیم ضدیت تقی زاده با عالمان و تلاشش برای تخریب آن ها می نویسد: عالمان دو گروهند: گروهی که رفتار آن ها در ذهنیت عوام قابل توجیه نیست و اسباب تنفر عوام را فراهم می کند. این دسته، همان عالمان مخالف با مشروطه هستند. گروه دوم، عالمانی هستند که در نظر عوام متهم نبوده، طرفدار مشروطه اند. ثقة الاسلام می افزاید: بعضی شخاص هستند که با نوع عالمان اعم از مشروطه خواه و ضد مشروطه مخالف بوده و سعی در تخریب

آن‌ها دارند و می‌کوشند مردم را از آنان متنفر کرده، از اطراف آن‌ها پراکنده سازند. ثقة الاسلام که گویا بنا دارد نمونه‌ای برای این‌گونه اشخاص بیاید، در ادامه می‌گوید: «چنان‌چه سابقاً ذکر کردم، وقتی که تقی زاده وارد تبریز شد، من از او دیدن کرده، گرم گرفتم و او با من مراوده کرد تا در 18 ماه ربیع الاول (1327ق) که انجمن و سردار و سالار به خانه من آمدند، از آن روز قطع مراوده کرده و بالمره خود را کنار گرفت و به فکر تخریب من افتاد و من غافل از این ماجرا بودم؛ ولی او در باطن، ایامی که من در باسمنج بودم، با بعضی خواص خود که آن‌ها را همراه کرده بود، از قبیل اسمعیل نوبری، شیخ محمد خیابانی و میرزا احمد قزوینی اسباب چینی‌ها می‌کرد و یک ابله‌ی را وادار کرده بود که بر ضد من جعل اشتهارات بدهد و به نجف آن‌چه توانسته بود، نوشته بود».<sup>49</sup>

ثقة الاسلام، سید حسن تقی زاده را به تمامیت‌خواهی و انحصارگرایی و مخفی‌کاری در امور گروهی متهم می‌کند و می‌گوید: «تقی زاده، تلگراف‌خانه تبریز را که مهم‌ترین ابزار اطلاع‌رسانی آن روزهای سیار حساس بوده است، در «تیول» خود در آورده، مخفیانه می‌نوشتند و مخفیانه تلگراف می‌کردند».<sup>50</sup>

ثقة الاسلام افزون بر مخالفت با تندروی‌های تقی زاده و مجموعه اقدامات او در تبریز، با فعالیت‌های سیاسی - اجتماعی او در تهران هم مخالف بوده است. ثقة الاسلام در *مجملة الحوادث* او را انارش‌یست می‌خواند: «مایه فساد در تهران تقی زاده بود که جمعی را دور خود جمع کرده و توسط روزنامه مساوات، نشر افکار بی‌قاعدگی می‌کردند و در تبریز نیز شیخ سلیم با جماعتش من غیر تصور پس‌رو همان مقاصد شده، داد سخن داد و اسمش را اتحاد گذاشت. کارش جز ترویج انارش‌یستی نبود».

جلوه دیگر از اعتدال در افکار سیاسی - اجتماعی ثقة الاسلام را مخالفت او با تندروهای تبریز برای اخراج حاج میرزا حسن آقا مجتهد تبریزی و با مخالفت نیز جلوگیری آنان از مراجعت مجتهد به تبریز تشکیل می‌دهد. وی اگر چه در افکار سیاسی - اجتماعی اش - بامجتهد مخالف بود، بر مبنای قاعده ضرورت احترام عالمان، از هرگونه عمل اهانت‌آمیز با مجتهد تا حد امکان جلوگیری می‌کرد.<sup>51</sup>

گویا مجتهد به سبب بی‌احترامی و تهدید برخی عوام الناس و به تحریک فردی به نام شیخ سلیم از شهر خارج می‌شود. ثقة الاسلام درباره این واقعه در *مجملة الحوادث* می‌نویسد: «در انجمن اجتماع شده، شیخ سلیم مردم را به هیجان آورد، سر مجتهد شوراند و به عوام القانات کرد و بیرون رفتن او را از شهر بر زبان آوردند... بعد از دو سه روز، صبح مردم شوریدند که باید امروز برود».<sup>52</sup>

ثقة الاسلام، هنگامه خروج مجتهد و میرزا محسن آقا از شهر، بیمار بوده است؛ از این رو پس از اطلاع و برخورد معترضانه با عوامل این بی‌احترامی، مصمم می‌شود برای اعتراض، او هم شهر را ترک کند؛<sup>53</sup> ولی پس از جلوگیری اعلام می‌کند که «تا حاجی میرزا محسن آقا و مجتهد برنگردند، من نمی‌مانم».<sup>54</sup>

ثقة الاسلام شهر را ترک می‌کند، ولی پس از مدتی به اصرار مردم پی شهر بازمی‌گردد و از همکاری با انجمن خودداری می‌کند. او می‌گوید: «من هم به انجمن و شهر تردد نکردم و ترک مداخله بر امور مردم نمودم... در خصوص مراجعت مجتهد سعی‌ها شد و اقدامات گردید؛ (اما) به هیچ وجه اثر نکرد».<sup>55</sup>

به هر حال، مجتهد به تهران می‌رود، ولی پس از گفت و گوهایی با مقامات مشروطه خواه تهران، تصمیم به بازگشت می‌گیرد؛ البته این بار نیز تندروهای حزب دمکرات در تبریز و اعضای انجمن، با شدت تمام از بازگشت مجتهد جلوگیری می‌کنند. در این میان، این ثقة الاسلام است که با تدبیر و سنجش موقعیت آن روز، زمینه‌های مراجعت مجتهد به شهر را فراهم می‌کند.<sup>56</sup>

ثقة الاسلام خود می‌گوید: موضوع بازگشت مجتهد را که از تهران محرمانه به اطلاع من رسانده بودند،

با احتیاط تمام مطرح کردم تا مبدا به صورت جمعی با بازگشت او مخالفت کنند؛ تا این که ثقة الاسلام در مجلسی که روز پنجشنبه 28 ماه رجب سال 1325 در خانه نظام العلما برگزار شده بود، موضوع را آشکارا مطرح، و اعلان می کند: «آقایانی که به خارج رفته اند، باید مراجعت نمایند».<sup>57</sup> شیخ سلیم، عاملی که فرآهم ساختن تحریک عوام ضد مجتهد نقش داشته است، پیشنهاد می دهد که: «ایشان خودشان تشریف برده اند و خودشان نیز مراجعت می کنند. نهایت، انجمن کاغذی می نویسد و ایشان نیز تشریف می آورند»<sup>58</sup> مقصود شیخ سلیم آن بوده است که مجتهد بدون استقبال مردم به شهر بازگردد؛ اما ثقة الاسلام با صراحت می گوید: «من به این عقیده نیستم و اصرار دارم که باید رفت و آورد، و خیال دارم که روز تشریف آوردنشان استقبال نمایم و اگر نشد، لااقل به خانه شان بروم... باید سعی در اتحاد و حفظ شرف علما و محترمین کرد...»<sup>59</sup>

تندروهای تبریز پس از اطلاع از موضوع بازگشت مجتهد، بنا بر ناسازگاری می گذارند و مراجعت مجتهد را به دادن «قانون» مشروط می کنند و چون اصرار ثقة الاسلام مبنی بر بازگشت مجتهد را می بینند، او را به اخراج تهدید کنند، تا جایی که به اجبار سکوت اختیار می کند.

او در نامه ای به برادرش می نویسد: «محرمانه به شما می نویسم تهدید کردند مجبور شدم رفتم سکوت کردم... کار من این بود که مردم را بلکه از هیجان بیرون آورم. پند و نصیحت می کردم آخر کمی مرا هم متهم کردند و گفته بودند: فلان کس را باید اخراج کرد».<sup>60</sup>

نتیجه این که در زندگی سیاسی - اجتماعی ثقة الاسلام، نوعی پرهیز از عوام الناس جاهل از يك طرف، و فرصت طلب های تندرو را مشاهده می کنیم. او اگر چه دلسوز توده مردم بود و به حقیقت در صدد بود که به رنج و محرومیت آن ها از طریق حاکمیت مشروطه پایان دهد، عقب افتادگی مردم ایران به ویژه در زمینه دانش و رشد سیاسی (به گونه ای که بتوانند خطوط سیاسی بیگانه را از خودی تشخیص دهند و در نگرش های سیاسی داخل نیز چهره های نفاق و فرصت طلب را از چهره های مؤمن و دلسوز تشخیص دهند) باعث شده بود تا ثقة الاسلام گاهی از عوام پرهیزد و به نخبگان جامعه گرایش نشان دهد. او بر مبنای اصل اعتدال گرایی اگر چه از تندروهای نواندیش یا گرگ صفت های فرورفته در لباس پیش سخت بیزار بود، از عوام الناس نیز که در پرده جهالت گرفتار آمده بودند و تندروی اختیار می کردند نیز پیوسته اظهار شکوه می کرد و همین ایستادگی در برابر روشنفکران غرب گرا و عامیان جاهل و تندرو باعث شده بود که بارها در معرض اتهام قرار گیرد.<sup>61</sup> گاه دچار تردید و گاه به کناره گیری از صحنه اجتماع مجبور می شد. او خود می گوید: جمعی مذمت می کنند که خودتان را کنار کشیده اید و کار به دست جهال افتاده. مشروطه ای که می خواستیم عوضی از آب درآمده چه کنیم؟ «پامال باغبانم و سرکوب عندلیب».<sup>62</sup> در جای دیگر می گوید: «نمی دانید در چه عذابی هستم. نه تحمل سکوت دارم و نه قدرت نطق. گوشه خانه نشسته، از تهمت مردم در عذابم و متصل در زحمت».<sup>63</sup> کناره گیری های او از عوام الناس جاهل و پرخاشگری هایش با آنان، بی شباهت به نهرو، از رهبران استقلال هند نیست. آن هنگام که هند استقلال یافته بود و هندیان تازه آزاد شده و به لجام گسیختگی پرداختند، او ناچار شد عصای خود «را در دست گرفته، به انبوه مردم حمله کند و بگوید: «ای جاهلان! کاری نکنید که دشمنان ما بگویند که شما لیاقت آزادی را ندارید».

نگاه منفی ثقة الاسلام به جامعه زمان خویش سبب شده بود که بینش مثبتی درباره تشکیل احزاب نداشته باشد؛ زیرا از نظر او، تشکیل حزب در آن وضع نه ممکن و نه مفید است؛ زیرا حزب، مبدل به مانع و رادعی برای احقاق حقوق اجتماع، و عاملی برای تفرقه خواهد شد: «در کشوری که مردم عموماً از حقوق و وظایف اجتماعی خویش بی خبرند و حتی سواد ندارند و محض ترس و یا طمع و یا روی سادگی و خوش باوری به جمعیت های سیاسی و احزاب روی می آورند، تشکیل حزب ملی امکان پذیر نیست. حزب غیر ملی هم مانند دمکرات ها خود مانع و رادعی برای حقوق اجتماعی مردم ایجاد می کند و مسبب اخلال و تفرقه می شود».<sup>64</sup>

از مجموع آن چه درباره مبانی اندیشه سیاسی - اجتماعی ثقة الاسلام گفته شد، نتایج ذیل به دست می آید:

1. استعمار غرب در جهت دستیابی به منافع خویش در صدد سلطه تدریجی بر کشورهای اسلامی است;
2. یکی از راه های نفوذ و سلطه غرب، نفوذ فرهنگی است که با حيله گری آن را تعقیب می کند;
3. استعمار در استبداد ریشه دارد;
4. رهایی از عقب ماندگی و رسیدن به استقلال، بدون رهایی از استبداد و استعمار ممکن نیست;
5. میانه روی، مهم ترین ابزار برای حفظ همبستگی اجتماعی و ممکن ترین راه برای دستیابی به اهداف است;
6. شکل حکومت و عناصر آن.

### ج. اندیشه های سیاسی - اجتماعی ثقة الاسلام

پیش از آن که به نوع و شکل حکومت از نظر ثقة الاسلام بپردازیم، لازم است ابتدا به اصول سیاست و به تعبیر خود وی «اصول مسلك سیاسی» بپردازیم. این اصول می تواند راهنمای ما در پرداختن به شکل حکومت و عناصر سازنده آن از نظر ثقة الاسلام باشد. او اگر چه در موارد متعددی به اصول مسلك سیاسی خویش اشاره کرده، اما به طور جامع این اصول را در پاسخ به نامه حاوی نظامنامه حزب ترقی که برای او ارسال کرده اند، بیان داشته است. او در پاسخ به این نامه می گوید:

مسلك بنده، اصولش راجع به فقرات زیر است:

1. حفظ استقلال مذهب و طریقه جعفری;
2. حفظ استقلال ایران و ایرانیّت;
3. حفظ مشروطه و قانون اساسی و اصول شورویت است;
4. (که از مقتضیات فقرات سابقه است) سعی در منع دول خارجه در کلیّات امور است;
5. سعی در تهذیب اخلاق و تزئید ثروت و قناعت عمومی;
6. سعی در اتّحاد اسلام و متّفق کردن پولتیک سیاسی همه مسلمین و لو این که اختلاف در مشرب و مذهب داشته و سلاطین متعدد داشته باشند.

نگاهی اجمالی به فقرات شش گانه، روشن می سازد که گویا از نظر ثقة الاسلام، اصل اساسی را اصل سوم تشکیل می دهد؛ زیرا اگر چه حفظ استقلال مذهب و طریقه جعفری و نیز حفظ استقلال ایران و ایرانیّت، اهداف آرمانی ثقة الاسلام را تشکیل می دهند، اما در دیدگاه او، این دو هدف آرمانی با تحقق مشروطه، قانون اساسی و اصل شورویت به دست می آید. از طرف دیگر، مقتضای حفظ مشروطه و نتیجه آن (اصل سوم)، اصول سه گانه دیگری است که او آن ها را در بندهای 4 و 5 و 6 بیان می کند.

بنابراین می توان گفت: کلیه اصول 1 و 2 و 4 و 5 و 6 به اصل سوم باز می گردد.

## 1. انواع حکومت

ثقة الاسلام برای شیوه حکومت در زمان خود، شکل های گوناگونی را تصور می کند:

أ. جمهوری یا سلطنت شرعیّه.

ب. سلطنت مشروطه;

ج. مشروطه مشروعه;

سلطنت شرعیّه آن است که «وَأَبِ إِمَامٍ (علیه السلام)» متصدّی امر سلطنت شوند<sup>65</sup> و اجرای عدل مذهبی کنند و تمام بدعت ها و امور مخالف شرع را از بین ببرند که آن را به اصطلاح، جمهوریت گویند.<sup>66</sup>

سلطنت مشروطه عبارت است از «محدود، مقید ساختن سلطنت حاضره و امنای ملت را بر آن ناظر گماشتن و تأسیس دارالشورا دادن و در امورات عرفیه با شور عقلا و امانا راه رفتن و رشته امورات را از دست استبداد گرفتن».

ثقة الاسلام، در مقام تفسیر معنای مشروطه مشروعه می گوید: مقصود از آن، به درستی روشن نیست؛ زیرا از آن جهت که احکام مشروع نمی تواند مشروطه باشد، دربردارنده معنای متناقض است؛<sup>67</sup> بنابراین، مشروطه مشروعه یا باید یکی از دو قسم اول باز گردد یا ابقای قوانین غیر مشروطه متداوله و عدم تغییر هزاران منکر موجود در آن که در این صورت، اسم آن را مشروعه گذاشتن تناقض است.<sup>68</sup>

## 2. حکومت مشروطه، حکومت قدرمقدور شریعت

در مقام تعیین وظیفه و این که کدام يك از این اشکال حکومت مقدور و مفید است، می گوید: «در حال اضّر که نواب ائمه خود را مکلف سلطنت عامه نمی دانند و امور شرعیّه و غیر شرعیّه چنان به هم پیچیده که تفکیک آن ها از همدیگر امکان ندارد و غفلت و بی اطلاعی ملت بی پایان است، باید بالضرورة قسم دوم را انتخاب کرد»<sup>69</sup> برای ثقة الاسلام تردیدی نیست که حکومت شرعی، حکومت آرمانی مسلمانان است؛ ولی وضعیت سیاسی - اجتماعی، قسم دوم را ایجاب می کند. ثقة الاسلام، عالم مجتهد و آشنا به زمان خویش است. در تحلیلی که از اوضاع سیاسی - اجتماعی ارائه می دهد، معتقد است: یگانه راهی که می توان در پرتو آن از شر استبداد خارج شد، به سلطه دولت های خارجی پایان داد؛ به آزادی بیان و قلم دست یافت و مملکت را در اقتصاد و علم، پیشرفت و توسعه داد و سرانجام استقلال اسلام و ایران را حفظ کرد، حکومت مشروطه به صورت حکومت «قدر مقدور» است. در همین زمینه خطاب به عالمان نجف می گوید: «آیا این همه ضعف و فتور که بر ارکان اربعه مذهب اسلام وارد می آید، علاج آن منحصر به محدود نمودن دولت و مشروطه کردن سلطنت نیست؟»<sup>70</sup>

او در 26 صفر، ضمن تلگرافی که برای محمد علی شاه می فرستند، می نویسد: «حفظ اسلام و آیین اثنا بشری و مراعات استقلال مملکت و دولت، اولین وظیفه مهم ملوکانه است. به شریعت طاهره قسم که تمام همت هوشیاران معروف بر اعلاای لوای سلطنت اسلام و ایران است. امروز چاره استخلاص مملکت ر. اعاده مشروطیت و تأسیس دارالشورا و حکم بر انتخابات در کلیه ممالک است».<sup>71</sup>

حکومت مشروطه ای که ثقة الاسلام در ذهن و قلم خود به تصویر کشیده، آیا همان، مشروطه ای است که در غرب رایج بوده و معادل با کنستیتاسیون است؟ به عبارت دیگر، آیا مقصود ثقة الاسلام از مشروطه، همان، مشروطه ای است که برخی روشنفکران معاصر او ترسیم کرده اند؟ شکی نیست که ثقة الاسلام، دین اسلام را دینی سیاسی - اجتماعی، و پیشوایان مذهبی را مسؤول حفظ حقوق مردم می دانست؛ ولی از طرف دیگر، شکل و شیوه حکومت داری بر مقتضای مشروطه به معنای تفکیک قوا را

نیز از نظر خود به تصویب رسانده بود. تمام همّت ثقة الاسلام در آن بود که این گونه از حکومت را با اسلام سیاسی - اجتماعی تطبیق دهد. او در پی حکومتی بود که غالب و شکل آن را مشروطه، و محتوای آن را اسلام و قوانین عرفی مجلس مشورتی تشکیل می داد.

### 3. تفکیک قوا در حکومت مشروطه

ثقة الاسلام در رساله لالان می نویسد: «اسیاس مشروطه، منع اراده ملوکانه و لزوم شورا است در امور عرفیه و مدار آن بر سه قوه است: 1. قوه مقننه؛ 2. قوه قضائیه؛ 3. قوه مجریه.» وی سپس به بیان وظایف هر یک از قوای سه گانه می پردازد. وظیفه قوه مقننه وضع قانون است. محدوده این قوانین، امور مملکتی؛ اعم از تعیین حدود شاه و رعیت و اخذ و عطاى داخله و خارجه و گرفتن مالیات و سرباز و صلح و جنگ و غیر است و آن چه در اداره مملکت دارای لازم است.

ر. باب قوه قضائیه به دو قسم قانون معتقد است: 1. قوانین شرعیّه؛ 2. قوانین عرفیه. قوانین شرعیّه در حکومت مشروطه تغییر پذیر نیست؛ «بلکه نیت مشروطه آن است که در این باب، تا قوه دارند، مطابق شریعت بوده» عمل کنند؛ اما قوانین عرفیه به «محاکمات عسکریه و مالیه و محاکمات جرایم» محدود است. در رأس قوه مجریه، پادشاه یا رئیس جمهور قرار دارد؛ البته پادشاه در نظام سلطنت مشروطه با نظام سلطنت قانونی مستقله (دیکتاتوری) متفاوت است. در حالی که نظام دیکتاتوری مبتنی بر اراده شاهانه است و قدرتش بر نقض تمام قوانین اشراف دارد، نظام مشروطه بر قانون مبتنی، و قانون بر رفتار پادشاه حاکم، و او محکوم قانون است.

ثقة الاسلام مبنای مشروطه را امور عرفیه می داند. با وجود این، جای این پرسش باقی است که نسبت مشروطه با قوانین شرعیّه چگونه است. آیا نسبت توافق برقرار است یا نسبت تضاد؟ این پرسش در معنای عام تری به پرسش از معنای مشروطه باز می گردد. در ابتدا، برخی گفته های ثقة الاسلام را در این باره ذکر کرده، سپس نتیجه می گیریم:

- ثقة الاسلام در ذکر حوادث دوره مشروطه می گوید: «آقا میرهاشم گفت: دولت، مشروطه داده است. گفتند: پس کو. جواب تلگراف کجا است؟ گفت: دولت به شما مجلس مشورت داده است. حاج علی گفت: ما مجلس مشروطه می خواهیم، نه مجلس مشورت. گفت: مجلس مشورت همان، مشروطه است. حاج علی آشوب کرد. در این بین مشروطه را معنا کردند که حاصلش راجع به جمهوریت شد که من (ثقة الاسلام) دیگر تاب نیاورده، بلند گفتم: آرام باشید. عرض دارم. این معنا که شما گفتید معنای مشروطه نیست. معنای مشروطه این است که: هر پادشاه در هر عصر، از شور اهل مملکت تخلف نخواهد کرد و باید همه کارها با شور ملت باشد. اجمال معنای مشروطه همین است و لا غیر و دارالشورا از لوازم مشروطیت است نه بر عکس».<sup>72</sup>

- خلافت نزد اثنا عشری مذهب منحصر به ذات مطهره مبارکه ائمه دوازده گانه است... و سلطنت سلامیه و ولایت مفوض به این دودمان جلالت است و امام هر عصری، موافق قانون الهی و حکم خدایی که نزد ایشان است، حکم فرمایند. به عبارت دیگر، سلطنت ایشان سلطنت مشروطه است به این معنا که سلطنت از خانواده مبارکه ایشان بیرون نرود و ایشان از حکم مذهب اسلام تجاوز نکنند...<sup>73</sup>

- مشروطه هرج و مرج طلبی نیست و اگر «پاره ای بی لجام آب می خورند، ربطی به اصول مشروطه ندارد»<sup>74</sup> هرج و مرج طلب ها، همان کسانی هستند که «لباس مشروطه طلبی را پوشیده و بر تن چون گرگ، پوست میش کشیده، داخل جماعت شدند و هر کس را یا نوعی معذب و یا متهم کردند و اگر کسی صرفه ملت را در مطلبی دید... در نظر عوام مستبد ش کرد و آوازه او را خاموش نمود... رشته مورات عامه را در دست گرفت و عوام چنان پنداشتند که این اصل مشروطه طلب است... و مانند ابلیس که از دهن طاووس حرف زده، راه آدم را زد. آقایان ریاست طلبان انجمن و غیره موافق مذاق عوام این رشته را تابیده به گلوی عوام انداختند و از دو طرف کشیدند و وقتی عوام چشم باز خواهد کرد که در

حلقه محکم این طناب خفه شده و جان به جان آفرین تسلیم نموده است»<sup>75</sup>

از مجموعه گفته های ثقة الاسلام استفاده می شود که از دیدگاه او، حکومت مشروطه همان، حکومت قانون است. قانون بر قدرت پادشاه لجام می زند و هم او و هم مردم را به تطبیق دادن رفتار خود بر مدار قانون ملزم می کند.

صوب قانون از اختیارات قوه مقننه و از طریق شورا تجسم می یابد؛ البته میدان عمل شورا، امور عرفیه است؛ بنابراین دست شورا از دخل و تصرف در قوانین شرعیه و رفع یا وضع آن کوتاه است. او تصریح می کند که قوانین شرعیه در حکومت مشروطه تغییرناپذیر نیست؛ بلکه نیت مشروطه آن است که در این باب تا قوه دارند، مطابق شریعت عمل کنند؛ بنابراین میدان عمل به قوانین عرفیه، به منطقه الفراغ محدود می شود.

ر پایه آن چه از ثقة الاسلام گفته شد، مشخص می شود که قوانین عرفیه مشروطه، هیچ گونه تنافی با قوانین شرعیه ندارند تا آن جا که در نگاه او اگر سلطنت امامان را سلطنت مشروطه فرض کنیم، مشروطه عین شریعت خواهد بود.

عدم تنافی میان قوانین عرفی با قوانین شرعی در مشروطه ای که او به تصویر می کشد مورد تصریح ثقة الاسلام است؛ از این رو این مشروطه، هیچ نسبتی با مشروطه غربی ندارد. او در این باره می گوید: «به عبارت صریحه، مشروطه ایرانی مقلد مشروطه دول خارجه نباشد... . مشروطه ایرانی نمی خواهد که بدعتی در دین گذاشته شود و قانون عرفی را قانون شرعی الهی واجب الاتباع خداوندی داند و نمی خواهد پاره اصول منکره را داخل مملکت نماید»<sup>76</sup> در تعریف ثقة الاسلام از مشروطه، ابتدا قالب مشروطه (تفکیک قوا) اخذ شده، سپس با معرب کردن آن، معنای لغوی مشروطه یعنی اشتراط و تحدید قدرت به قانون، مورد لحاظ قرار گرفته است؛ از این رو، او مشروطه ایرانی را از مشروطه غربی که قوانین آن حاکم بر قوانین الهی و مبنای زندگی فردی و اجتماعی انسان قرار می گیرد، ممتاز می سازد.

جدا ساختن معنای مشروطه خواهی و صف مشروطه خواهان از هرج و مرج طلبی و سوء استفاده کنندگان از مشروطه، تقریباً در تمام آثار ثقة الاسلام نمود آشکار دارد. او به ویژه به نفوذی هایی اشاره می کند که در لباس انجمن و حزب دمکرات وارد شده اند و با فریب دادن عوام مردم به خشونت دست می زنند. شعار دموکراتیک سر می دهند؛ اما در سوق دادن مردم به سمت استبداد و بدبین ساختن آنان به مشروطه خواهان واقعی می کوشند.

#### 4. بنیان های حکومت مشروطه

##### 4.1. قانون

ثقة الاسلام، نجات مملکت را در قانون و قانون گذاری می داند؛ البته قانون، گاه قانون الهی است که بآلب احکام سیاسیه و معاملات آن با قوانین خارجه مطابق است و عقل، صحت آن را درک می کند؛ ولی قانون عرفی، خود دو قسم است و فقط آن بخش از قوانین عرفی را که مطابق مصلحت مردم و با مشورت نمایندگان ملت تنظیم می شود، مقبول است؛ بدین سبب قانونی که دولت به زور و از روی نافع خود تنظیم کند، همان استبداد هزارساله بوده، در شکل اولیه خود ادامه می یابد.<sup>77</sup>

قمه اعضای ملت اعم از شاه و گدا، فقیر و غنی در برابر قانون در امور سیاسی، معاملات، عبادات مساوی هستند. از فروغ این تساوی، تسایوی در حقوق اجتماعی است و از مسائل آن احکام و قوانینی است که در حق اهل ذمه از اهل کتاب مقرر شده، و آن ها با وجود بعضی فرق ها که در حق آنها است، در عمل به قوانین خود آزاد گذاشته شده اند.

نساوی در برابر قانون از دیدگاه ثقة الاسلام، بر ملاحظه تفاوت های دینی و جنسی متفرع است. طبیعی است که همه در برابر قانون مساوی اند؛ اما با پیروان اهل کتاب به مقتضای قوانین اهل ذمه رفتار می شود؛ از این رو این دیدگاه با دیدگاهی که سید حسن تقی زاده در مجلس مشروطه در مخالفت با شیخ فضل الله نوری از آن طرفداری می کرد، متفاوت است.

## 4.2. انتخابات

در مقوله انتخابات، دو دسته اشخاص مطرح می شوند: 1. مردمی که به نامزدهای نمایندگی رأی می دهند؛ 2. افرادی که در جایگاه نماینده از طرف مردم برگزیده می شوند. ثقة الاسلام در آثار خویش، در هر دو مقوله پیشین وارد شده و در این مورد، نظر خویش را مطرح کرده است و از این جهت، در تضاد مستقیم با انجمن و حزب دمکرات به ویژه سید حسن تقی زاده قرار گرفته است. با مطرح شدن انتخابات مجلس مشروطه، ثقة الاسلام در نقش فیلسوف اجتماعی ظاهر شده است. در نامه ای به مجلس و ائمه السلطنه وقت، عقیده خود را درباره اختصاص حق رأی به باسوادان جامعه طی تلگراف مشروحه اعلان می کند. عقیده ویژه ثقة الاسلام، سبب عکس العمل بسیار شدیدی از ناحیه حزب دمکرات وقت در تخطئه مفاد تلگراف مزبور می شود. دکتر شفق در شرح ماجرای مذکور می نویسد: «مرحوم ثقة الاسلام که از نفوذ اشخاص در انتخابات آن زمان هراس داشتند، مقاله ای به خط زیبا نوشته بودند که در روزنامه شفق تبریز چاپ شود، ولی قبل از چاپ، چند تن از همکاران و یکی دو تن از دوستان که از جمله مرحوم تقی زاده بودند، مرا وادار کردند که در مضمون نوشته ایشان دست ببرم و بردم که هنوز شرمنده هستم. چند روز بعد در مجلسی مرحوم ثقة الاسلام با صورتی برافروخته به من گفت: می خواستید چاپ نکنید. چرا تغییر دادید؟».

احتمالا حزب دمکرات، به همان نامه تحریف شده هم نقدی نوشته، در «شفق» به چاپ می رساند. ثقة الاسلام بر آن نقد نیز مقاله ای می نویسد و چاپ می کند. وی در این نامه ها نگران آن بوده است که با وجه به وضعیت سیاسی - اجتماعی، ملاکین و افراد صاحب نفوذ از سوراخ ها سر درآورده، با خریدن آرای رعایای خود به قدرت برسند؛ از این رو فیلسوف اجتماعی ما، ثقة الاسلام حق رأی را به کسانی اختصاص می دهد که از علم و سواد بهره مند باشند. در غیر این صورت، «چنین انتخاباتی که دامنه آن به قراء و قصبات بکشد، حکایت بازار یوسف را خواهد داشت».<sup>78</sup> ثقة الاسلام در نامه اعتراضیه خود به «شفق» به عقیده خود بعد فلسفی می دهد و خطاب به حزب دمکرات که به حق رأی برای همگان معتقد بوده است، می گوید: «شما می گوید: رنجبران و فقرا حق دارند، ولی به عقیده من به دلیل نداشتن سواد لیاقت ندارند».<sup>79</sup>

حزب دمکرات در پاسخ به اعتراضیه مذکور در مقاله ای با زبان طعن و ریشخند نشر می دهد که «...ای ایرانیان! چون شما نادان هستید و ساکن قصبات و دهات می باشید، و ماها معدن علم و کان فضیلت می باشیم؛ لهذا حقوقی را که همه بالسویه در آن شرکت داشتیم، از تمامی شماها سلب نموده و شما را در جای بهائم فرض کرده و از انتخاب وکیل و اشتراک فکر محروم ساختیم!...»<sup>80</sup>

ندیشه ثقة الاسلام در باب گزینش نمایندگان نیز تابع همان، اصل کلی مذکور در باب حق رأی دهندگان است. او اعتقاد دارد که انتخاب شدن نماینده باید با «اجتماع شرایط و اتفاق مقتضیات» باشد. خطاب به کسانی که حق نمایندگی را در حکومت ملی برای همگان می دانند می گوید: اگر چه همه حق دارند، اما آیا «حق داشتن مستلزم لیاقت نیست؟»<sup>81</sup> همه حق انتخاب کردن و حق انتخاب شدن را دارا هستند و اقتضای انتخاب در آن ها موجود است؛ اما در صورتی که لیاقت و صلاحیت های لازم را برای رأی دادن یا انتخاب شدن داشته باشند،<sup>82</sup> و سرانجام خطاب به کسانی که بر علیه عینیت گرایان های او جنجال و قیل و قال به راه انداخته اند، می گوید: «تحدید وکالت و تطبیق دائره انتخاب که در عبارت من آمده است، مفید آن نیست که وکالت به اشراف تخصیص یابد؛ ولی چون (مقصود حزب دمکرات و سید حسن تقی زاده) نه تحقیق حقیقت و استدلال و اقامه برهان و کشف واقع است؛ بلکه غرض، اظهار غلبه است (و لو بای نحو کان). این است که قلم آتشین، آتش افشانی می کند»<sup>83</sup>

## د. نتیجه گیری

در اندیشه و حیات سیاسی ثقة الاسلام، می توان فرایندی سه مرحله ای را تشخیص داد:

مرحله اوّل به آغاز مبارزه ناظر است. او آغاز مبارزه را مبارزه با استبداد و استعمار باهم تشخیص داد. در مسیر مبارزه یا مرحله دوم، در جایگاه مجتهد متشرع، با گزینش خط اعتدال به صورت شیوه مبارزه، با هرگونه تندروی و اباحی گری مخالف بوده، و سرانجام چون حکومت آرمانی اسلام در وضعیت سیاسی - اجتماعی آن روز غیرمقدور می نمود، قالب حکومت مشروطه یعنی تفکیک قوا را همراه با محتوای اسلامی، به صورت هدف غایی به تصویر کشید.

ثقة الاسلام برخلاف دیگران در آغاز مبارزه و مسیر مبارزه و هدف مبارزه صادق و راستین بود؛ از این رو نتخاب او انتخاب کسانی نبود که او را به وابستگی به استعمار روس متهم می کردند؛ اما خود به سفارتخانه استعمار انگلیس پناه می بردند. گزینش او انتخاب کسانی نبود که او را به وابستگی به حکومت استبدادی متهم می کردند؛ اما سال ها درحکومت استبداد رضاخانی نان استبداد خوردند. انتخاب او، انتخاب مجتهد متشرع بود. مجتهدان واقعی هرگز زیر بار ذلت نمی روند؛ ثقة الاسلام تبریزی باشد یا شیخ فضل الله نوری.

## کتابنامه

1. آخوندزاده، میرزا فتحعلی، الفبای جدید و مکتوبات، به کوشش حمید محمد زاده، چاپ چهره، تبریز، 1357.
2. آدمیت، فریدون، اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران: انتشارات خوارزمی، 1349.
3. اثر آفرینان، ج 2 زیر نظر کمال حاج سید جواد، چ 1، تهران: نشر شایک، 1377.
4. صفائی، ابراهیم، رهبران مشروطه، دوره دوم، چ 2، سازمان انتشارات جاویدان، 1363.
5. ضمیری، میرزا اسدالله، یادداشت های میرزا اسدالله ضمیری.
6. فتحی، نصرت الله، زندگی نامه شهید نیکنام، ثقة الاسلام تبریزی، بنیاد نیکوکاری نوریانی، تهران، 1352.
7. \_\_\_\_\_، مجموعه آثار قلمی ثقة الاسلام تبریزی، انتشارات انجمن آثار ملی، 2535.
8. کسروی، احمد، تاریخ هیجده ساله آذربایجان، چ 8، تهران: انتشارات امیرکبیر، 2536.
9. مجتهدی، کریم، آشنایی ایرانیان با فلسفه های جدید غرب، چ 1، تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، 1379.
10. مجله یغما، فروردین، 1333، شماره اول سال هفتم.
11. مدرس، محمدعلی، ریحانة الادب، ج 1، چ 2، بی جا، شرکت سهامی طبع کتاب، 1355.

## پی نوشتها

1. نصرت الله فتحی: **زندگی نامه شهید نیکنام، ثقة الاسلام تبریزی**، ص 18 و 20.
  2. ارتباط خانواده ثقة الاسلامی با شیخیه به روزگار جدّ ثقة الاسلام تبریزی برمی گردد. جدّ او پس از شاگردی در حوزه درس شیخ محمد حسن؛ صاحب جواهرالکلام، نزد سید کاظم رشتی؛ شاگرد شیخ احمد احسائی تلمذ کرده، اجازه نامه کسب می کند. (ر.ک: همان، ص 16). ثقة الاسلام اگر چه بنا به سنت خانوادگی و فرمان محمد علی شاه ریاست شیخیه را برعهده می گیرد، اما چنان که در مباحث عدی توضیح داده خواهد شد، هیچ گونه تعصبی به این فرقه نداشته است و همان گونه که خود تصریح می کند، تمام تلاشش مصروف تکریم و تعظیم مذهب جعفری است.
  3. محمد علی تبریزی: **ریحانة الادب**، ص 242.
  4. **اثر آفرینان**، ج 2، (ب. خ) زیر نظر کمال حاج سید جواد.
  5. میرزا اسدالله ضمیری: **یادداشت های میرزا اسدالله ضمیری**، ص 28.
  6. در سال 1329 عید نوروز را به سبب حضور بیگانه در ایران عزا اعلام می کند. مقاله او در یکی از روزنامه های محلی تأثیر بسیار در تهییج افکار ضد قوای بیگانه داشته و گفته می شود یکی از انگیزه های دشمن در به شهادت رساندن او تأثیرات همین مقاله بوده است.
  7. لالان جمع لال، و نام گذاری این رساله به لالان احتمالاً به سبب دو بیت شعری است که ثقة الاسلام ن را مَطَّلَع این رساله در خطاب به عالمان نجف آورده است :
- آنی که زبان بی زبانان دانی \*\*\* احوال دل شکسته بالان دانی**
- گر خوانمت از سینه سوزان شنوی \*\*\* وردم نزنم زبان لالان دانی**
8. ابراهیم صفایی: **رهبران مشروطه**، ص 328.
  9. نصرت الله فتحی: **مجموعه آثار قلمی ثقة الاسلام تبریزی**، ص 260 و 261.
  10. **ثقة الاسلام تبریزی: رساله لالان**؛ مندرج در: **مجموعه آثار قلمی**، ص 419.
  11. نصرت الله فتحی: **مجموعه آثار قلمی**، ص 366.
  12. از ویژگی های روشنفکران، به ویژه روشنفکری عصر قاجاری، مخالفت با استبداد بوده است که اگر نه در عمل
  13. دست کم در زبان و قلم از مبارزه با استبداد ایشان سخن آورده اند. ملکم خان ناظم الدّوله، پدر روشنفکری و میرزا فتحعلی آخوندزاده از جمله کسانی هستند که بر آزادی از استبداد تأکید داشته اند. (فریدون آدمیت: **اندیشه های میرزا فتحعلی آخوندزاده**، ص 140). سید حسن تقی زاده عضو مؤثر جریان روشنفکری در مجلس نیز از جمله کسانی است که از عناصر مبارزه با استبداد قاجاری شناخته شده است؛ اما هیچ کدام از این سه نفر نتوانسته اند مبارزه با «استبداد» را با مبارزه با «استعمار» یکجا جمع کنند. دو کشور بزرگ استعمارگر عصر قاجاری که هر کدام در بهره های استعماری از کشور ایران با یکدیگر به رقابت پرداخته بودند، کشورهای روس و انگلیس بودند. برای روشنفکر نباید تردیدی باقی

بگذارد که آن دو کشور تا آن جا که توانسته بودند از طریق تجاوز نظامی و عقد قراردادهای اقتصادی، سهم تعیین کننده ای در عقب افتادگی ایران ایفاء کردند. با وجود این فتحعلی آخوند زاده با فراگیری زبان روسی در جایگاه مترجم رسمی دولت روسیه، مورد التفات سرداران قفقازی در می آید و سرانجام به درجه «کلنلی» ارتقای رتبه می یابد. (میرزا فتحعلی آخوندزاده: **الغای جدید و مکتوبات**، به کوشش حمید محمدزاده، ص 335) تقی زاده در ماجرای به توپ بستن مجلس، آن هنگام که عرصه را به خود تنگ می یابد به مرکزیت استعمار در ایران یعنی سفارت خانه انگلستان پناهنده می شود. ملکم خان پدر روشنفکری در ایران، استعمار اروپایی را «ازدیاد آبادی و توسیع تجارت» نام می نهد و حتی تصرف و تجاوز به مرزهای يك کشور مستقل را نه مملکت گیری بلکه کسب «منافع تجاری» قلمداد می کند. او می گوید: «دولت ایران باید هر قدر می تواند به کمپانی های خارجه امتیاز دهد و دولت ایران باید خوشوقت و متشکر باشد که کمپانی های خارجه با احتمال منافع بسیار مهم سرمایه داری مادی و علمی خود را بیاورند صرف آبادی ایران نمایند» (کریم مجتهدی: **آشنایی ایرانیان با فلسفه های جدید غرب**، ص 175 نقل از **کلیات اصول تمدن** به اقدام ربیع زاده، مطبعه مجلس 1325ق). این مقدمه گفته شد تا ویژگی ثقة الاسلام در جایگاه مبارز ضد استبداد که در همان حال ویژگی ضد استعماری نیز داشت، روشن تر شود.

[14.](#) ثقة الاسلام: **رساله لالان**; مندرج در: **مجموعه آثار قلمی**، ص 419 و 435.

[15.](#) همان.

[16.](#) همان، ص 419.

[17.](#) همان، ص 421.

[18.](#) همان، ص 422.

[19.](#) همان، ص 423.

[20.](#) همان.

[21.](#) همان، ص 422.

[22.](#) نصرت الله فتحی: **مجموعه آثار قلمی**، ص 297.

[23.](#) همان، ص 399.

[24.](#) احمد کسروی: **تاریخ هیجده ساله آذربایجان**، ص 301.

[25.](#) ابراهیم صفایی: **رهبران مشروطه**، ص 305; نقل از **مجموعه نامه های ثقة الاسلام**.

[26.](#) مجله **یغما**، فروردین، 1333، ش اول، س هفتم، ص 225 و 232.

[27.](#) ابراهیم صفایی: **رهبران مشروطه**، ص 32.

[28.](#) مجله **یغما**، فروردین 1333، ش اول، س هفتم، ص 225 و 232.

[29.](#) قبل از شهادت به او توصیه می شود پناهندگی سفارت انگلستان را قبول کند؛ اما او نمی پذیرد. (احمد کسروی: **تاریخ هیجده ساله آذربایجان**، ص 305).

[30](#). نصرت الله فتحی: **زندگی نامه شهید نیکنام ثقة الاسلام تبریزی**، ص 549.

[31](#). همان.

[32](#). همو: **مجموعه آثار قلمی**، ص 260 و 261.

[33](#). همان، ص 366.

[34](#). نصرت الله فتحی: **زندگی نامه شهید نیکنام ثقة الاسلام تبریزی**، ص 41.

[35](#). همان، ص 117.

[36](#). ابراهیم صفایی: **رهبران مشروطه**، ص 294.

[37](#). همان، ص 42.

[38](#). همان، ص 41.

[39](#). همان، ص 161.

[40](#). همان، ص 42.

[41](#). همان، ص 503.

[42](#). منشأ تندروی ها، حزب دمکرات به رهبری سید حسن تقی زاده بود. این حزب در انجمن تبریز نفوذ فراوان داشت و آنان نیز عوام الناس جاهل را به خدمت می گرفتند و اقدامات تندروانه ای انجام می دادند که گاه به قتل و غارت مردم می انجامید و گاه بهانه به دست استعمارگر روس می داد.

[43](#). نصرت الله فتحی: **زندگی نامه شهید نیکنام**، ص 158.

[44](#). همان، ص 159 و 160 و 164.

[45](#). ابراهیم صفایی: **رهبران مشروطه**، ص 296.

[46](#). نصرت الله فتحی: **زندگی نامه شهید نیکنام ثقة الاسلام تبریزی**، ص 156.

[47](#). همو: **مجموعه آثار قلمی**، ص 133 و 141.

[48](#). همو: **زندگی نامه شهید نیکنام، ثقة الاسلام تبریزی**، ص 165.

[49](#). همو: **مجموعه آثار قلمی**، ص 154.

[50](#). «بعد از مراجعت من از باسمنج، تقی زاده... تلگرافی خانه را تیول خود نمود؛ با تهران بنای مخابره گذاشت و جمعی را در شهر طرفدار خود کرد؛ میرزا محمد رضا مواسات را اسیر خود کرد؛ هرچه تلگراف می کرد، نسخه آن را او ضبط می کرد. دور، دور او بود و مردم به وی تملق می گفتند... هرچه تلگراف می نوشت، چپ نشسته پنهانی می نوشتند که جز اتباع خود کسی نداند.» (همان، ص 155).

[51. ثقة الاسلام می گفت: شیخی باشد یا متشرّع حفظ شرف علما و محترمین لازم است. ر.ك: زندگی نامه شهید نیکام ثقة الاسلام تبریزی، ص 164.](#)

[52. ثقة الاسلام: مجمل الحوادث; مندرج در: مجموعه آثار قلمی، ص 49.](#)

[53. نصرت الله فتحی: زندگی نامه شهید نیکام ثقة الاسلام تبریزی، ص 104.](#)

[54. همان، ص 49.](#)

[55. ثقة الاسلام: مجمل الحوادث; مندرج در: مجموعه آثار قلمی، ص 50 و 51.](#)

[56. همان، ص 66 و 70-71.](#)

[57. همان، ص 204.](#)

[58. همان.](#)

[59. همان، ص 205.](#)

[60. مقایسه نگاه ثقة الاسلام به مجتهد از يك طرف و نگاه بسیار منفی او به تقی زاده می تواند در نسیم تصویری که ثقة الاسلام از مشروطه خواهی دارد، یاری رساند.](#)

[61. حزب دمکرات او را به هواداری از روس ها و طرفداری از استبداد متّهم می کرد. ر.ك: زندگی نامه شهید نیکام ثقة الاسلام تبریزی، ص 502.](#)

[62. همان، 164.](#)

[63. همان، ص 501.](#)

[64. همان، ص 504.](#)

[65. سلطنت در این عبارت به معنای مصطلح آن به کار نرفته، بلکه به معنای سلطه و اعمال اقتدار است.](#)

[66. ثقة الاسلام: رساله لالان; مندرج در: مجموعه آثار قلمی، ص 430.](#)

[67. «شرعیه مشروطه نتواند بود» همان، ص 430.](#)

[68. همان، ص 430 و 431.](#)

[69. همان، ص 430.](#)

[70. همان، ص 422.](#)

[71. ثقة الاسلام: مجمل الحوادث; مندرج در: مجموعه آثار قلمی، ص 425.](#)

[72. نصرت الله فتحی، زندگی نامه شهید نیکام، ص 21 - 19.](#)

- [73](#). همو: **مجموعه آثار قلمی**، ص 392.
- [74](#). همو: **زندگی نامه شهید نیکنام**، ص 160.
- [75](#). همو: **مجموعه آثار قلمی**، ص 3 و 4 و 5.
- [76](#). ثقة الاسلام: **رساله لالان**; مندرج در: **مجموعه آثار قلمی**، ص 431.
- [77](#). نصرت الله فتحی: **مجموعه آثار قلمی**، ص 405 و 406.
- [78](#). همان، ص 559.
- [79](#). همان، ص 410 و 411.
- [80](#). همو: **زندگی نامه شهید نیکنام**، ص 561.
- [81](#). همو: **مجموعه آثار قلمی**، ص 414.
- [82](#). همان.
- [83](#). همان.